

چرا مشروطیت پا نگرفت؟

ایرج افشار

هفتاد و چند سال پیش مردم ستم دیده ایران در قبال صدمات متوالی حکومت‌های استبدادی و سلطنت مطلقه سنتی برقراری اصول مشروطیت را که مأخوذ از نظام‌های آزادی‌خواهی و سیاسی اروپا بود با امیدهای بسیار و دلبستگی تام خواستار شدند. درین نهضت مبارزان سیاسی و روحانیان و نویسندگان و شاعران پیشگامی کردند و به جز عده زیادی از روشن دلان تجار و اصناف و محترفه هم درین طریق قرار داشتند و به این نهضت گرایش و پیوستگی یافتند. آن دسته از عامه هم که مخصوصاً در شهرها از جنبش و ندای علمای حق‌طلب و آزادگان بیداری یافته بودند به متابعت پرداختند و همگامی و هماوایی سعادت عمومی و پیشرفت مادی و حیات تازه ملی در ایجاد چنان اصول و نظام سیاسی جستجو می‌شد و امیدها به استقرار آن بود. پس عموم مردم ایران (به معنی نسبی آن) فرمان اعطای مشروطیت را که مظفرالدین شاه قاجار صادر کرد با شادمانی پذیرا شدند و پس از آن با قبول انتخابات صنفی تشکیل مجلس اول را کعبه آمال ملی دانستند و حقیقۀ بدان اعتقاد می‌ورزیدند. مجلس اول مخصوصاً نمونه آن همه انتظار و امید بود. به این دلیل که چون محمدعلی شاه آن مجلس را در هم کوبید مردم از هر طبقه‌ای به منظور بقای ترتیب و نظام سیاسی، انقلاب

پردامنه‌ای کردند و کشته‌ها دادند و صدمات زیاد دیدند تا محمدعلی شاه منهدم کننده مجلس و ناقص قسم به حفظ اصول مشروطیت را ساقط از سلطنت خلع کردند و مجلس دوم تشکیل شد. اما با وجود این مشروطیت به معنای کامل و مفهوم واقعی خود پا نگرفت و نپائید.

مجلس اول و مجلس دوم با قریب یک سال فاصله‌ای که میان آن دو پیش آمد (و این دوره به استبداد صغیر شهرت دارد) نموداری بود از آنچه مشروطه‌خواهان می‌خواستند. مخصوصاً با وضع و تصویب متمم قانون اساسی نشان دادند که چه می‌خواهند. مردم مجلس اول را از آن خود می‌دانستند. چه نمایندگان مجلس منتخب صنف‌ها بودند و انتخاب کنندگان به تمام معنی بر احوال منتخبان خود وقوف داشتند. مردم نسبت به مجلس دوم هم امیدوار شده و تشکیل دو حزب دموکرات و اعتدالی را پذیرفته بودند. اما این دو مجلس هر یک به وضعی ناگوار از میان رفت. مجلس اول با کودتای محمدعلی شاهی و مجلس دوم با التیماتوم دولت روس. این حوادث در دو نوبت امیدگاه ایرانیان را با توقف‌ها و شکست‌ها و نومیدی‌ها و بالاخره فترت‌ها و بروز خودکامگی مواجه کرد.

بالاخره جنگ جهانی اول فترتی را در تشکیل مجلس به وجود آورد و به دنبال آن ناآرامی‌ها، ناامنی‌ها و نابسامانی‌هایی که در گوشه و کنار مملکت چهره نمود حوصله عمومی را بی‌تحمل کرد. نتیجه آن شد که با عقد قرارداد معروف ۱۹۱۹ (در سال ۱۲۹۸) و پس از آن حدود کودتای ۱۲۹۹ و عاقبت تغییر سلطنت در ۱۳۰۴ آن چرخ پرتوان مشروطیت از گردش کند و مختصری که یافته بود به تدریج باز ایستاد.

مجلس‌هایی که پس از مجلس دوم تشکیل شد هیچ یک مطلوب خاطر مشروطه‌طلبان نبود. زیرا به علت این که دخالت‌های ناموجه دولتی در انتخابات (که به تدریج عادت دستگاه دولتی شد) به نفع طبقات و اشخاص خاص مرسوم و باب شد در نتیجه مجلس قوت شخصیت و اعتبار و حیثیت ملی نداشت و روز به روز شکست‌های تازه بر ارکان آن از جانب قوه مجریه وارد می‌آمد. کار به جایی کشید که آن افق دلپذیری که در خیال مبارزان و روحانیون و روشنفکران و آزادگان نقش بسته بود دستخوش تیرگی و شکستگی شد.

بروز جنگ جهانی دوم در شهریور ۱۳۲۰ که منجر به اشغال نظامی ایران به وسیله قوای سه دولت شد تغییرات صوری زیادی را به وجود آورد. همین دگرگونی‌ها امید تجدید نسق مشروطیت را در دل وطن‌خواهان و شیفتگان آزادی باز آورد. گمان همگان بر آن قرار گرفت که مگر اجرای اصول مشروطیت از سر گرفته می‌شود و آب رفته به جوی باز خواهد آمد. اما مجلس‌های پس از سقوط پهلوی اول جنگی سازوار به دل نزد. همواره قدرت قوه مجریه بیش از قوه مقننه بود. حقیقت آن بود که تفکیک قوا و توازن قوایی در بین نبود. مشروطیت نامی داشت ولی قوامی نداشت تغییرات چندباره در قانون اساسی که به نفع شاه می‌شد توازن قوا را بر هم می‌زد.

تا این که دولت مصدق از پس مبارزه و نهضتی بیدار کننده، ده سال پس از تهاجم خارجی و شکستگی‌های که به مشروطیت وارد شده بود تشکیل شد و تقریباً تمام طبقات و صفوف حامی آن بودند. استقرار حکومت او آخرین شعاع خورشید مشروطه (تقریباً به همان ترتیب مذکور در قانون اساسی) بود که تابیدن گرفت. در این دوره مبارزه سخت سیاسی با دولت خارجی موجب شد که مردم

روبه‌رو جنبش آوردند و افکار سیاسی جوان تجدید حیات کرد. اما پس از بیست و هشت ماه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از در درآمد و دولت مصدق را از میان برداشت. با این ضربه اصول واقعی تفکیک قوا و نظام مشروطیت به تدریج، اما به‌طور واقعی و کامل، نیست و نابود شد. بی‌تردید آنچه از مشروطیت ماند به‌جز نامی نبود. باید گفت شبیحی از آن بود و همچون «گول‌زنکی».

پس سزاوار است دیده و سنجیده شود و از سر تحقیق تاریخی و مطالعه علمی و بدون ادنی هیجانی گفته شود چرا مشروطیت در ایران پا نگرفت؟ چرا در هر برهه‌ای از زمان که خواست جان‌گیرد سرکوب شد؟ سؤالی است بسا پر مهم و اساسی در تاریخ ایران.

علت پا نگرفتن مشروطیت را در کدام عنصر و عامل باید جست؟ جوهر سؤال همین است که کدام‌یک از عوامل زیر خاموش‌کننده اصلی مشروطیت بود؟

- دخالت سیاسی علنی یا مخفی دولت‌های خارجی.
- بروز و حدوث حوادث و عوارض سیاسی جهان.
- سنت طولانی وجود حکومت‌های استبدادی در ایران.
- تساهل نداشتن افراد نسبت به تحمل افکار مخالفان.
- مستعد نبودن روحیه جامعه ایرانی در قبول اصول حکومتی مأخوذ از اروپا.

— آشنا نبودن و نشدن مردم با مفهوم جدیدی که در مملکت به نام مشروطیت و دموکراسی پیش آمده بود.

- وجود دسته‌ها و گروه‌های سیاسی کم تجربه و تندپرواز و پرمدعا.
- کم‌مایگی و کم‌آگاهی رجال سیاسی و سازشکاری و رنگ‌پذیری آنان.

— کیفیات مادی و طبقاتی و اقتصادی اجتماعی جامعه،....

مجله آینده این موضوع را به نظرآزمایی می‌گذارد. از محققان و نیز علاقه‌مندان درخواست دارد نظر خود را براساس دلیل و برهان برای انتشار مرقوم دارند. البته مقالاتی درج خواهد شد که دور از هر نوع جانب‌داری و رویه روزنامه‌نگارانه و سیاست‌چینی و طبعاً بر کنار از هرگونه هیجان و تعصب و منحصرأ مبتنی بر دید جامعه‌شناسی یا شناخت تاریخی و توجیه‌های مستدل باشد. البته امید به آن است که نویسندگان با ارائه مدارک جدید و مآخذ محکم و «نقد پسند» خوانندگان را از عقاید و آراء خود مطلع کنند. ارائه اسناد و مدارک تازه‌یاب می‌تواند بر تاریکی‌های این گوشه از تاریخ حساس ما پرتوهای تازه‌ای بیفکند...

برای کمک به کار وارد شونده‌گان درین نظر آزمایی جدولی از سالشمار وقایع اولیه و اساسی مشروطیت و مدت‌های مجالس اول و دوم و سوم به چاپ رسانیده می‌شود.